حماسه‌ای کمیک به نثر

خلیل درمنکی

این جستار، تدوینی از بخش‌های برش‌خورده مقاله بلندی با نام «زمان-نور و زمان-صد؛ زمانی برای مسنی عقربه» است که به بررسی مسئله زمان در منظومه «اسماعیل» می‌پردازد. شاعر شده این برش‌ها، نگاه‌دار به ارائه چارچوبی باشد تا بتوانند بنیان‌نهادی ضروری طرح‌شده در آن مقاله را برای صورت‌بندی «باغ جان» و «باغ جنون»، هرچند فشرده، گرد آورد. بدیهی است بنا بر محدودیت‌های روزنامه، بخش‌هایی بسیار بسیار فشرده شده‌اند. امید است، ناقد در آینده در فضایی مناسب منتشر خواهد شد. اصل مقاله در آینده در فضایی مناسب منتشر خواهد شد.

۱. مسکوب: باغ جان. براهنی: باغ جنون. مسکوب در «گفت‌وگو در باغ» در سودای «باغ ازلی» و «باغ بهشت» است، باغی که آن را «باغ جان» می‌نامد. «باغ آرمانی، باغ بهشت است که باغ باغ‌ها و سرچشمه... است... نمونه و سرمشق متعالی... باغ خیال... باغ آرمانی... باغ جان». (گفت‌وگو در باغ. شاهرخ مسکوب، انتشارات باغ آینه، ۱۳۷۱). براهنی، چه می‌گفت؟ او چگونه باغ را به صحنه می‌شود؟ دقیق‌تر: باغ چگونه بدل به صحنه می‌شود؟ منظومه بلند «اسماعیل»، سروده رضا براهنی، در دو پرده به صحنه می‌آید. الف: باغ. «بیمارستان ب: باغ. «تیمارستان. صحنه اصلی باغ. «بیمارستان است. شاهدومی، بی‌هوش و بی‌گوش... در اغما... در وضعیتی کاتاتونیک و به حال جمود نعشی بر تخت افتاده است و بی‌که بشنود. براهنی با وی سخن می‌گوید. خطابه اسماعیل. خطابه‌ای یک‌سویه. گفتی نمی‌شنود. صحنه فرعی باغ. «تیمارستان است. آنجا که شاعر، بیش‌تر، شاهدومی مجنون را دیدار کرده است. براهنی در این منظومه از جنون، از خورستان، از نفت و از بسیاری چیزها سخن می‌گوید. اما صحن خطابه همین دو صحن است. اینجا، در این صحن، ما بیش از هر جیز؛ با «باغ-تیمارستان» گاه داریم. با «باغ جنون». براهنی خطابه به اسماعیل می‌گوید: «ای آشنای من در باغ‌های بنفش جنون و بوسه!». (اسماعیل، رضا براهنی، مرغ آمین، ۱۳۶۶) «ای اشک‌های تنهای سبزه به سینم باغ تیمارستان». براهنی صحنه را دقیق. خیلی دقیق. تقویم می‌کند: «باغ‌های بنفش جنون». «باغ تیمارستان». اما «باغ جان» چگونه بر روی «باغ جنون» است؟ نمی‌خود؟ مسکوب سودایی «نور مطلق» و «نور بی‌سایه» مینیاتورهای ایرانی است. نوری تابیده از «ابرهای نیلی بی‌مرجع نوری بی‌آفتاب. «هیچ توجه کرده‌ای که معمولا خورشید در مینیاتور نیست. نقاش، خورشید را نمی‌کشد ولی انگار همیشه هست». براهنی نیز سودایی آفتاب است. اصلا منظومه اسماعیل با سخن از آفتاب آغاز می‌شود: «آفتاب، روزی، کوتاهتر می‌شود. آفتاب، روزی، بلندتر می‌شود. آفتاب، روزی، بلندتر می‌شود. آفتاب، روزی، بلند